

خنزر و پنزری یعنی چه؟

انسیه موسویان



نام کتاب: کلاغ خنزر پنزری
نویسنده و تصویرگر: سروناز پریشانزاده
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۷
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۳۲ صفحه
بها: ۱۵۵۰ تومان

«ادبیات می‌تواند کودکان را در درک عواطف خود، همذات‌پنداری با شخصیت‌هایی که احساس‌های مشابه را تجربه می‌کنند و نیز کسب بینش نوینی نسبت به چگونگی برخورد دیگران با همان مشکلات باری رسانند... کتاب می‌تواند نقشی هم‌چون آینه برای کودکان بازی کند؛ به این معنا که بازتاب‌دهنده ویژگی‌های ظاهری روابط، احساس‌ها و اندیشه‌های آن‌ها در پیرامون‌شان باشد. هم‌چنین کتاب می‌تواند چون پنجره‌ای رو به جهان باشد که کودکان را به نگاه فراتری از خود و پیرامون‌شان دعوت کند.»

(شناخت ادبیات کودکان: گونه‌ها و کاربردها -
دونا نورتون - ص ۲۳، جلد اول)

یک

«کلاغ» به سبب شکل ظاهری، رنگ سیاه و صدایش و نیز داستان‌ها و عقایدی که درباره اش رایج است، در ادبیات کودک سابقه دیرینه ای دارد و همیشه یکی از چهره‌های پُررنگ در شعر و داستان‌های کودکانه بوده؛ تا آن‌جا که از فرط تکرار، به یکی از کلیشه‌های این عرصه تبدیل شده است. در بسیاری از داستان‌های کودکانه، کلاغ شخصیتی است که به دلیل نارضایتی از چهره و رنگ خود، درگیر ماجراهایی می‌شود و دست به کارهایی برای مطلوب جلوه دادن خود می‌زند. در شعر کودک نیز موجی از حمایت از شخصیت کلاغ به راه افتاده و کمتر شاعر کودکی را سراغ داریم که در میان سروده‌هایش شعری در وصف کلاغ و دل سپید و بی‌ریایش نداشته باشد یا زشتی او را به تقدیر نسبت نهد و مخاطب را به حمایت از این موجود مظلوم و ستم‌دیده فرا نخواند!

این بار نویسنده کتاب «کلاغ خنزر و پنزری» به سراغ این پرنده رفته و داستانی که به نظر می‌رسد قصد منظوم کردن آن را داشته، نوشته است. ماجرا از این قرار است که طبق معمول، کلاغ که از رنگ سیاه خود ناراحت و غصه‌دار است، چشمش به یک «مرغ عروسکی» می‌افتد که رنگارنگ و زیباست. با خود می‌گوید: «چی می‌شد اگر من مثل این مرغ [زیبا] بودم؟» از آن روز به بعد، کلاغ برای زیبا نشان دادن خودش، خرت و پرت‌ها و وسایلی چون گردن‌بند، جوراب، گیره لباس و... را از این طرف و آن طرف جمع کرده، به لانه‌اش می‌برد و یک روز همه آن‌ها را به خودش آویزان می‌کند. کلاغ‌های دیگر از دیدن او تعجب می‌کنند و به او می‌گویند با این وضع نمی‌توانی پرواز کنی و باید خودت را از دست این وسایل راحت کنی. او با دیدن خودش در آینه، تعجب می‌کند و دلگیر و ناراحت می‌شود و...



آن روز، کلاغ سیاه، از کنار چاه،
چندتا قاشق و چندتا رنگینکمان به
رانه برد.

۱۷

تا این جای داستان کمی تازگی دارد، اما آیا نویسنده توانسته است با ادامه ماجرا و ارائه یک پایان بندی درخشان و نو، تفاوتی میان اثر خود با شعرها و داستان‌های قبل از آن ایجاد کند؟ به پایان داستان دقت کنید:

کلاغ سیاه پس از این که تمام وسایل را از خودش جدا می‌کند، در یک روز آفتابی، وقتی در آینه نگاه می‌کند، پره‌های سیاهش را می‌بیند که مثل رنگین کمان زیر نور آفتاب، هفت رنگ شده است. او به این ترتیب به آرزویش می‌رسد: «انگار هر چی رنگ توی دنیا بود توی پر و بال او جمع شده بود. پس دنبال چی می‌گشت؟ او که هر چه می‌خواست و آرزویش را داشت، خودش داشت، فقط خبر نداشت.» (ص ۲۹)

قبل از هر چیز باید بدانیم که مخاطب این کتاب، آن گونه که در شناسنامه کتاب ذکر شده، کودکان گروه سنی «الف» و «ب» هستند. به نظر می‌رسد پایان بندی داستان، برای این گروه از مخاطب مناسب نباشد؛ چرا که باورپذیری لازم را ندارد. به احتمال زیاد، کودک پس از اتمام داستان، سوالاتی نظیر این را خواهد پرسید: «چه اتفاقی می‌افتد که ناگهان پره‌های کلاغ شکل رنگین کمان می‌شوند؟ چرا قبل از این، این اتفاق برایش نیفتاده بود؟ اگر پره‌های سیاه کلاغ زیر نور آفتاب، رنگارنگ و زیبا می‌شوند، چرا برای کلاغ‌های دیگر این اتفاق نمی‌افتد؟» سؤال‌هایی که در ذهن مخاطب خردسال ایجاد می‌شود و در داستان هیچ پاسخی برای آن نمی‌یابد.

هر اتفاقی که در داستان می‌افتد، باید مبنا و زمینه‌ای داشته باشد و حتی الامکان از باورپذیری مناسب برخوردار باشد؛ مگر در داستان‌های تخیلی و افسانه‌ها که نیروهای ماورایی و جادویی سبب بروز اتفاقاتی عجیب و دور از ذهن و بی دلیل می‌شوند. نکته دیگر درباره این داستان و داستان‌های نظیر آن، این است که کودکان معمولاً با شخصیت اصلی داستان همذات پنداری می‌کنند و به شدت درگیر ماجراها و اتفاق‌هایی که برای او پیش می‌آید، می‌شوند. آن‌ها خود را به جای شخصیت‌ها می‌گذارند و در گیر و دار تلاش قهرمان داستان برای حل ماجرا و مشکل با او شریک می‌شوند. این امر می‌تواند در رشد شخصیت کودکان مؤثر واقع شود. رفتار و کنش جانوران در این گونه کتاب‌ها، شباهت و نزدیکی بسیاری با کنش انسان‌ها دارد و چه بسا کودکان با مشکلاتی نظیر مسائل طرح شده در کتاب، روبه‌رو می‌شوند و به دنبال کشف راه‌حلی جدید برای آن‌ها بگردند. مشکل شخصیت اصلی این داستان، عدم اعتماد به نفس و نارضایتی از داشته‌هاست. هم‌چنین، می‌توان به بحران جست‌وجوی هویت نیز اشاره کرد که البته این مسئله برای کودکان گروه سنی «الف» و «ب» کمی بعید به نظر می‌رسد و شاید در سنین بالاتر با آن مواجه شوند.

به نظر می‌رسد رفتار قهرمان داستان و تلاش او برای حل این بحران، با توجه به پایان بندی نامناسب داستان و باورپذیر نبودن آن، کمک چندانی به مخاطب برای حل بحران‌های مشابه نخواهد کرد. تأکید بر قانع بودن به داشته‌ها و احساس رضایت از آن‌چه داریم، می‌بایست به شکل دیگری در پایان داستان نمود می‌یافت، نه با اتفاق غیر منتظره رنگارنگ شدن پرها در زیر نور آفتاب که دلیل و توجیه قانع کننده‌ای برای آن یافت نمی‌شود.

دو

از محتوای کتاب که بگذریم، به شکل ظاهری کتاب، تصویرگری و ساختار و فرم آن می‌رسیم که قابل تأمل و توجه است. از نام کتاب شروع می‌کنیم: «کلاغ خنزر پنزری». اسم جذاب و تازه‌ای است، اما آیا کودک معنای کلمه «خنزر و پنزر» را می‌داند؟

**ادبیات می‌تواند
کودکان را در درک
عواطف خود،
همذات پنداری با
شخصیت‌هایی که
احساس‌های مشابه را
تجربه می‌کنند و نیز
کسب بینش نوینی
نسبت به چگونگی
برخورد دیگران
با همان مشکلات
یاری رسانند...
کتاب می‌تواند
نقشی هم‌چون آینه
برای کودکان بازی
کند؛ به این معنا
که بازتاب‌دهنده
ویژگی‌های ظاهری
روابط، احساس‌ها و
اندیشه‌های آن‌ها در
پیرامون‌شان باشد**

و آیا در دایره واژگانی او چنین کلمه‌ای یافت می‌شود؟ شاید اولین سؤالی که کودک از مادر یا پدر یا کسی که کتاب را برایش می‌خواند، بپرسد، همین باشد: «خَنزِر و پَنزِر یعنی چه؟» شاید هم اگر تا انتهای داستان طاقت بیاورد، با توجه به تصاویر کتاب، معنای خَنزِر و پَنزِر را بفهمد!

تصویرگری کتاب خیلی خاص و قابل توجه است. نویسنده کتاب، تصویرگر هم هست. تصویرها با استفاده از همان خرت و پرت‌ها و وسایل دورریختنی مثل دکمه، تکه‌های پارچه، گیره لباس، جوراب و... ساخته شده‌اند و به اصطلاح کلاژ هستند. شاید همین استفاده تصویرگر از وسایل آشنا و ملموس محیط زندگی برای کودک است که تصاویر کتاب، زنده و واقعی به نظر می‌رسند؛ به ویژه تصاویر صفحات ۱۶ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۱ که رنگ‌ها در آن حضوری زنده و چشمگیر دارند. این شکل ویژه از تصویرگری، در طراحی روی جلد کتاب و نام داستان هم به کار رفته است و شکل خاص و قابل توجهی به آن بخشیده و شاید توجه مخاطب را به خود جلب کند؛ نظیر استفاده از دکمه برای نقطه و سنجاق و میخ و پیچ برای کسره اضافه!

نکته دیگر، طراحی خط کتاب است. اخیراً مشاهده می‌شود که در بسیاری از کتاب‌های کودکان، ناشر به جای استفاده از فونت‌ها و حروف معمول در چاپ، به طراحی و ساخت خط ویژه‌ای می‌پردازد؛ خط‌هایی که به ظاهر کودکانه‌اند، اما گاه

خواندن آن‌ها برای کودکان دشوارتر از خطوط معمول است. جدا از این مسئله و دشواری این خطوط برای کودکان، در کتاب مذکور این خط با حروف درشت سیاه طراحی شده است. درشت بودن خط برای این گروه سنی نکته مثبتی است، اما سیاه بودن و ضخامت، بر سیاهی صفحات افزوده و سبب شده است در بسیاری صفحات، تصاویر و رنگ‌های شاد و درخشان آن تحت‌الشعاع قرار بگیرد. به عنوان مثال، تصاویر صفحات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴، بسیار تیره و تار بوده و سیاهی خطوط، این تیرگی را تشدید کرده است.

خوب است به یک مسئله دیگر نیز در صفحه‌آرایی و ظاهر کتاب اشاره کنیم. ماجراهای این داستان، پس از پیدا کردن مرغ عروسکی توسط کلاغ و به فکر فرو رفتن او برای زیبا کردن خود، در «هفت روز» اتفاق می‌افتد که در بالای صفحات به شکل «روز اول»، «روز دوم» و... الی آخر نوشته شده است. ظاهراً دلیل خاصی جز آموزش اعداد از یک تا هفت برای این امر به نظر نمی‌رسد، در صورت وجود چنین قصدی، خوب بود نویسنده فقط به نوشتن اعداد اکتفا نمی‌کرد و حداقل روزهای هفته را هم می‌نوشت تا بار آموزشی کتاب بیشتر شود (نظیر کاری که احمدرضا احمدی، در کتاب «هفت روز هفته دارم» انجام داده است). ضمن این‌که اگر آموزش اعداد یا روزهای هفته مد نظر باشد، می‌تواند تنها برای گروه سنی «الف» یعنی کودکان پیش از دبستان مفید باشد، نه گروه سنی «ب» که در سال‌های آغاز دبستان هستند و اعداد و روزهای هفته را در این حد آموخته‌اند.

۷

۲۰ و ۲۱



کتاب ماه کودک و نوجوان
مرداد ۱۳۸۸

۵۳



چند تا کلاغ که از آنجا می گذشتند، او را دیدند و گفتند: «چرا این شکلی شده ای؟»
 کلاغ سیاه پرسید: «چی شکلی؟»
 کلاغها گفتند: «شده ای کلاغ خنزر پنزری، با این چیزهایی که جخورت
 آویزان کرده ای، من توانی پرواز کنی؟»
 کلاغ سیاه گفت: «چرا نتوانم؟» و رفت بس لانه و بزجست بالهایش را باز کرد: «اما...
 اما نتوانست بال بزند؛ یعنی که ای بال زده! اما نتوانست پرواز کند.
 این بزرگ شروه آن بری شد. آمد جلوه رفت مقبر آتش که پاشش و او تا روز بهین»

بس که شده بود سنگین. کلاغها گفتند: «وای چه بالی سرت آمده؟»
 کلاغ سیاه با آه و آه گفت: «با این چیزها، رنگین شده ام؛ اما سنگین شده ام.»
 نشد پرواز کنم.
 کلاغها گفتند: «خب، خودت را از دست اینها راحت کن.»
 کلاغ سیاه گفت: «خوبی تو ام، آندرس تو ام. یک پرندۀ رنگارنگ قشنگ باشم.»
 کلاغها قار قار خندیدند و گفتند: «یک پرندۀ رنگارنگ قشنگ؟ برو خودت را تو آینه بین.»
 و آینه ای را که نزد یک کلاغ پور به او نشان دادند و رفتند.

سه

با توجه به این که
 کودکان این گروه
 سنی در مرحله
 زبان آموزی
 هستند، این نکته
 در کتابهایی که
 برای آنها نوشته
 می شود، بسیار
 حائز اهمیت است
 و کاش نویسند و
 بازنویس، یکدستی
 در زبان کتاب را مد
 نظر قرار می داد و از
 آن غافل نمی شد.

داستان کلاغ «خنزیر و پنزری» این گونه آغاز می شود: «قار و قار و قار، یک کلاغ سیاه و بی کار، غمگین و غصه دار بود؛ چون از رنگ سیاهش، از ته دل بیزار بود. یک روز این کلاغ، دور از دشت و باغ، لابه لای خرت و پرت های الکی، چشمش افتاد به یک مرغ عروسکی...»
 در همان خوانش اول، متوجه موزون و مقفی بودن داستان می شویم. می دانیم که کودکان، به ویژه گروه های سنی پایین تر، علاقه بیشتری به ریتم، موسیقی و بازی های لفظی و قافیه پردازی دارند. شاید به همین دلیل است که بسیاری از نویسندگان، داستان های خود را برای این گروه های سنی، به شکل موزون و مقفی می نویسند و به اصطلاح در قالب داستان منظوم ارائه می کنند. خواندن این گونه داستان ها برای کودکان راحت تر بوده و به خاطر سپردن آنها ساده تر و تأثیر گذاری آنها نیز بیشتر است. نویسنده این کتاب نیز با علم به این مسئله، قصد نوشتن داستانی منظوم داشته است. البته کتاب، بازنویس هم دارد و شاید شکل اولیه داستان، نثر ساده بوده و بازنویس آن را به شکل نظم نوشته است.
 به هر تقدیر، شیوه ای که داستان با آن آغاز شده است، در نیمه راه، رها شده و نویسنده و بازنویس از یاد برده که داستان را چگونه شروع کرده است! به گونه ای که در اواسط کتاب، دیگر با نثر کامل روبه رو هستیم و تا پایان فقط با چند جمله قافیه دار و گاه موزون مواجه می شویم؛ به ویژه صفحات ۲۲ و ۲۳ کتاب:
 «چند تا کلاغ که از آن جا می گذشتند، او را دیدند و گفتند: چرا این شکلی شده ای؟
 کلاغ سیاه پرسید: چه شکلی؟ کلاغها گفتند: شده ای کلاغ خنزر پنزری، با این چیزهایی که به خودت آویزان کرده ای، می توانی پرواز کنی؟»
 چه نیازی است که از همان آغاز کتاب، نویسنده با وزن و قافیه شروع کند؟ مگر نثر معمولی و جملات ساده و قابل فهم برای مخاطب، چه اشکالی دارد؟ ای کاش نویسنده، یکدستی در فرم داستان را حفظ و تکلیف خود را با مخاطب روشن می کرد که آیا با نثر سر و کار دارد یا نظم؟ و در صورت امکان، کتاب در اختیار یک شاعر یا بازنویس آشنا به وزن و قافیه قرار می گرفت و تمام آن به شکل شعر بازنویسی می شد تا با این مشکل مواجه نمی شدیم؛ مشکلی که گاه نویسنده را مجبور کرده است برای جور کردن قافیه، از کلماتی استفاده کند که جز قافیه شدن با کلمه قبلی، موضوعیت و ضرورتی در داستان ندارد:
 «آن روز، کلاغ سیاه، از کنار چاه، چند تا قاشق و چنگال رنگی به لانه بُرد.» (ص ۱۷) وجود قاشق و چنگال رنگی در کنار چاه، چه دلیلی می تواند داشته باشد جز قافیه شدن چاه با سیاه!
 نکته دیگر، عدم یکدستی نثر کتاب و نوسان آن میان زبان محاوره و زبان معیار است. در بیشتر قسمت ها از زبان معیار استفاده شده، اما در برخی جملات با کلمات محاوره ای و لحن گفتاری مواجه می شویم:
 «فردای آن روز، کلاغ سیاه، با غم و آه، نشسته بود رو نرده ها، تو فکر این بود چه کند؟ بال و پَرش، پره های نرم رو سرش، دُم بلند و پُر پَرش، از سیاهی در بیابند؟» (ص ۱۱)
 با توجه به این که کودکان این گروه سنی در مرحله زبان آموزی هستند، این نکته در کتابهایی که برای آنها نوشته می شود، بسیار حائز اهمیت است و کاش نویسند و بازنویس، یکدستی در زبان کتاب را مد نظر قرار می داد و از آن غافل نمی شد.